

## شبهه آفرینش است

مینو حیدری روچی



خدا یکی است نه با شمارش، همیشگی است نه با محاسبه زمان، برپاست نه با نگهدارنده‌ای، اندیشه‌ها او را می‌شناسند نه با درک حواس، نشانه‌های خلقت به او گواهی می‌دهند نه به حضور مادی، فکرها و اندیشه‌ها بر ذات او احاطه ندارند، که با آثار عظمت خود بر آنها تجلی کرده است و نشان داد که او را نمی‌توانند تصور کنند و داوری این ناتوانی را بر عهده فکرها و اندیشه‌ها نهاد. بزرگی نیست دارای درازا، پهنا و ژرفا که از جسم بزرگی برخوردار باشد و با عظمتی نیست که کالبدش بی‌نهایت بزرگ و ستبر باشد، بلکه بزرگی خدا در مقام و رتبت و عظمت او در قدرت و حکومت اوست. (خطبه ۱۸۵ نهج‌البلاغه)

به نام خدایی که همه جا هست در هر مکانی و در هر سفری آری سفر، سفر به سوی هستی و بازشناسی هر آنچه در جهان است، شناخت هر آنچه که خداوند خلق کرده و به خصوص سفر به سوی او، به سوی خداوندی که همه وجودمان و هستی‌مان از اوست.

حج در یک نگرش کلی، سیر وجودی انسان است به سوی خدا، نمایش رمزی فلسفه خلقت بنی آدم است و در یک کلمه حج شبهه آفرینش است. در این نمایش کارگردان خدا است و زبان نمایش، حرکت و شخصیت‌های اصلی آدم، ابراهیم، هاجر و ابلیس. و نمایشگران: فقط یک تن، تو! هر که هستی، چه زن، چه مرد، چه پیر، چه جوان، چه سیاه، چه سفید، همین که در این صحنه شرکت کردی، نقش اول را داری. حج، بودن تو را که چون کلافی سر در خویش گم کرده است، باز می‌کند، هجرت مستقیم به سوی ابدیت، به سوی او!

هجرت از خانه خویش به خانه خدا، خانه مردم! و تو هر که هستی، که ای؟ انسان بوده‌ای، فرزند آدم بوده‌ای؟ اما تاریخ زندگی، نظام ضد انسانی اجتماع، تو را مسخ کرده است، و حال تو چه کرده‌ای؟ چه در دست داری؟ و چه شده‌ای؟ ای بر سیمای خداوند! ای مسئول امانت او؟ ای مسجود ملائک او؟ ای جانشین الله در زمین! در جهان! شده‌ای پول، شده‌ای شهوت، شده‌ای شکم، شده‌ای دروغ، شده‌ای درنده، دد، شده‌ای پوک، پوچ، خالی!

و تو ای که هیچ نیستی، تنها «به سوی او شدن»ی و همین!

در اینجا با تمام وجودت، با تکه تکه سلول‌های جسمت، و با روح به پرواز در می‌آیی. در اینجا همه ما هستیم و من مفهومی ندارد. اینجا خانه مردم است و صاحبخانه خداست. اینجا رستاخیز است، رستاخیز رها شدن، تهی شدن، جانسپین واقعی خدا شدن و در یک کلام انسان شدن و از نیستان خویش بازآمده‌ای؛ به زادگاه راستین خود بازگشتی و در اینجا همه نیکی، خوبی، بوی عشق و لطافت هستی است. اینجا کعبه است رمزی از خدا در جهان هستی، شگفتا کعبه این جایگاه بی غل و غش و به دور از اشرافیت، رمز کعبه همین است (اینها تولوا ختم وجه الله) به هر سو رو کنی، اینک روی او، سوسوی او. در کعبه تمرین یکی شدن می‌کنی، واحد شدن، با مردم و همراه آنها در خانه خدا.

حج کننده ایرانی ۲۳ روز در شبهه جزیره می‌ماند و در این ۲۳ روز می‌تواند همه جا با پیامبر باشد. ۱۳ روز در مکه به نشانه سیزده سالی که او در مکه بود و وقتی می‌خواهی از مکه کوچ کنی بسی سخت است چرا که هر جا که قدم می‌زنی با تمام وجودت، با تمام احساسات خدا را در می‌یابی، در هر جایی از مکه که قدم بر می‌داری وجود علی (ع) این اسطوره تاریخ، ابرمرد تاریخ که بر غربت مولایش می‌نالد، اما باید اکنون کوچ کنی و با کوله باری از عشق و عرفان به سوی محمد (ص) به سرزمین مدینه بروی و ده روز نیز در آنجا بمانی به نشانه ده سالی که پیامبر در مدینه زندگی کرد. مدینه سرزمین پیامبر و اصحابش است. اینجا علی (ع) است، فاطمه (س) است، حسن (ع) است، حسین (ع) است، و ... اینجا سرزمین عشق الهی است. سرزمینی که در آن وجودت غرق پیامبر و ائمه می‌شود.

با استفاده از کتاب حج دکتر علی شریعتی

حج در یک کلام آهنگ، قصد، یعنی حرکت و جهت حرکت نیز هم. برای حج باید قرض‌ها را پرداخت، کدورت‌ها را فراموش کرد، آشتی کرد، حساب‌ها را تسویه کرد، از دیگران حلال طلبی کرد، انگار می‌روی، رفتنی بی‌بازگشت، رمزی از لحظه وداع آخرین، اشاره‌ای به سرتوشت آدمی، نمایشی از قطع همه چیز برای پیوستن به ابدیت، و بنابراین وصیت! یعنی که مرگ، تمرینی برای مرگ. بمیر پیش از آنکه بمیری!

حج یعنی بازگشت به سوی او، یعنی حرکت به سوی کمال مطلق، خیر مطلق، زیبایی مطلق، ارزش و حقیقت مطلق، یعنی حرکت مطلق به سوی کمال مطلق، یعنی حرکتی ابدی.

حج سفری است به سوی خداوندی که همه وجودمان و هستی‌مان از اوست، خداوندی که بدون او زیستن معنا ندارد. سفر به سرزمین وحی، به سرزمین خداوند هر چند همه جا سرزمین خداوند است اما مکه، مکه شهری است که آغازگر ویرانی کفر، الحاد و بتان بود. مکه جایی است که انسان‌ها همه با هم برابرند یکی و یک دست، رستاخیزی است برای بودن، شدن و رسیدن به هر آنچه خوبی است. مکه محل امن بشریت، حضور انسان‌هایی با قلب‌های سرشار از عشق و عاطفه، عشق و محبت به خالق هستی. مکه سرزمینی که باید با لباس احرام در آن وارد شوی و در اینجا خواهی دید خانه خدا را، اما آن چیست؟ یک مکعب خالی یعنی چه هیچکس نیست شگفتا هیچ چیز نیست و در اینجا قبله ایمان ما، عشق ما، حیات و زندگی ما. اینجا نه قصری است، نه بارگاهی، نه تالاری، نه ستون‌های افراشته هیچ هیچ. ناگهان احساس می‌کنی که چه خوب که هیچکس و هیچ چیز نیست، کعبه یک بام است بام پرواز، بام رهایی، ابدیت را حس می‌کنی به دور از تمامی زندگی شلوغ و اشرافیت و پلیدی،

## آیا هرگز از این زوایا به اشطرنج نگریده‌اید؟

# جنسیت و شطرنج



دکتر عباس محمدی اصل

DRAMASL@YAHOO.COM

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد  
رخ شطرنج نبرد آنکه رخ زیبا برد  
علامه محمدحسین طباطبائی

شطرنج، نوعی بازی شرقی است و قاعدتا می‌توان از تجلیات سنن زن محور میانرودان در این بازی خبر گرفت. به عنوان مثال، مات شدن در این بازی بیش از آنکه معنای "درگذشت" عربی را در برداشته باشد، متضمن حیرت است که اگر کیش دلبران را به عشاق تحمیل نکند؛ لاقال مجنون را به سرگردانی در برابر لایلا کیش می‌دهد. همچنین اگر وزیر و فرزین در معنای ملکه به لفظ فرانسه قدیم، باکره (FIERGE/FIERCE) معنی دهد؛ هم می‌توان او را شهزاد قصه گو دانست و هم در کشاقوس جایگزینی شاه به جای وی، حضورش در قلب سپاهیان را همچون ملکه زنبورها استنباط کرد و البته در هر دو حال نیز حیرت از فریبایی پرپوش او را دریافت. مهره فیل (BISHOP) نیز در مقایسه با کلاه مجنون یا کلاه بلند و نوک‌دار ایرانیان مهری، هم کلاه دو ترک مزین به زردوزی آباء کاتولیک را تداعی می‌کند و هم کلاه بوقی و کلاه شیطنانی پگانسیم را به یاد می‌آورد.

با حاکمیت آریایی‌ها و وحدت‌گرایی ناشی از استراتژی‌های نظامی آنان، اما این بازی از شکل عینی به حالت انتزاعی و ریاضی نزدیک‌تر شد و چینش مهره‌ها از صف‌آرایی لشکریان آنان الهام گرفت؛ چنانکه ریشه سانسکریت شطرنج (TCHATURANGA) به معنی نمونه کار مملکت‌داری و جنگجویی است و البته در این میان، عدم تحرک طبقاتی میان اصناف حاضر بر نطع آن وجه کاستی دارد. این با وجودی است که مثلا شکل تخته شطرنج یادآور طرح اساسی معبد و شهر است و اگر این نمودار خطی، رمزینه میدان عمل ایزدبانوان نباشد؛ لاقال عرصه رزم فرشتگان و دیوان یا سپس خدایان و اهریمنان را معنی می‌دهد. همچنین اگر مهره‌های این بازی، نمونه پیکره‌های علوی و اجسام سماوی (۷ ستاره و ۱۲ برج) باشند؛ هم موکل یکی از

جهت هشت‌گانه فضا و گسترش آن وفق چهارگانی و هشت گانی جهات اصلی یا ترکیب ۲ دور گردش خورشید و ماه در تکمیل ۱۲ برج فلکی منطقه البروج و ۲۸ منزل ماه در شکلی بلورین می‌نمایند که شمار مجموع خانه‌های آن مبین رقم دور گردش اصلی چونان اندازه تبادر و تقدیم اعتدالین محسوب می‌شود و هم معنای سزای تصاعد هندسی در مجموع خانه‌های چهارگوش آن را با پر کردن این خانه‌ها به وسیله گندم تداعی می‌کند که اگر اولی از تناسب سعد و نحس امور زندگی و احوال آدمی با تاثیر زهره و زحل همراه نباشد؛ اما لاقال دومی محاسباتی را فاش می‌سازد که به تبیین گردش زمان و احوال و تاثیرات فوقانی بر روان و حیات آدمیان حکم می‌دهد و این دو نیز در تقویم یا کهنات چونان دستاوردهایی زنانه تجلی می‌کند.

الگو گرفتن بازی بزرگ شطرنج با مهره هایی مظهر حیوانات اساطیری یا الهام گیری بازی‌های چهار فصل و چهار اردو و دوز بازی از شطرنج هم حرکات فصول را نشان می‌دهند و هم چهار عنصر حیات و اخلاط چهارگانه بدن را تا حد مقلب‌القلوب بودن و محول‌الاحوال شدن زمان نمایندگاری می‌کنند. دو رنگ بودن خانه‌های شطرنج مذکر به مثابه نمایش ثنویت عالم در قیاس با چند رنگی بودن آن در عصر زن محوری نیز اگر مبین ناخودآگاه توازن زندگی بر اساس اصل مادینه هستی در قالب هماهنگی عناصر زنانه و مردانه جفت آن در قالب رمزینه یانگ و یین (YANG-YIN) نباشد؛ اما حتما گویای توجه خرد زنانه به عنصر رنگ‌آمیزی و تناوب رنگینه حیات در پرتو تکثرگرایی و دور جاویدان تبدیل بی پایان بهار و پاییز و بامداد و شامگاه و روز و شب و مرگ و زندگی و تجلی و انجذاب در عالم مستور است.

شطرنج با ریشه زنانه خویش از تقسیم زمان - فضا تا حد شکوفاسازی جهان حسی خبر می‌دهد و همبافتی وجود و حس را بر حسب تناوب رنگ هایش برملا می‌سازد. تناوب این رنگ‌ها به علاوه هم، نشانگر جمع و ترکیب ثابت و متعال کیهان است و وجود را محمل انفعالی تجلیات زهدانی می‌نماید. کیفیت هندسی این رمز از نطحه رحمی جنین و گسترش کمی آن از وجود برآمده از این هستی هستی بخش برقع می‌گشاید. سکون رمز شطرنج گویای ثبات وجود در عالم بکر و کریم و واهب‌الصور و انجماد



محدودکننده‌اش متضمن وجود مادی در جهان ظلمانی است که جنین آن را به سمت روشنایی در خروج از بطن مادر طی می‌کند. مع هذا این بازی در شکل مردانه به نبرد نور و روشنایی یا اهورا و اهریمن یا جهاد اصغر و جهاد اکبر تغییر شکل داد. شاه نمودار قلب و روح شد و صور دیگر مبین قوای روانی. حرکت رخ با اراهه‌های جنگی یا حرکت مورب فیل در خانه‌های هم‌رنگ یا حرکت پیچیده اسب با شکل‌های مختلف تحقق امکانات کیهان تناظر دارند و اگر حرکت عمودی که خانه‌های سیاه و سفید را قطع می‌کند، منطقی و مردانه باشد؛ حرکت ارباب با استمرار وجود از روی تباربری زنانه همایندی دارد. این در حالی است که نباید تناسب پرش اسب با شهود و اشراق ناشی از جذب جنسی را به دست غفلت سپرد.

در پارادایم مذکر، رابطه اراده با تقدیر در این بازی است که کاست نجبا و جنگاوران را مسحور می‌کند. تسلسل معقول و قابل فهم مهره‌ها بدون محدودیت تغییراتشان مبین آن است که گرچه در شطرنج، هوش بر تصادف فائق می‌آید؛ اما در بازی با طاس تخته نرد، قضا و قدر برتری می‌یابد و تعمیم هر یک بسته به فضای مناسبات انسانی - اجتماعی دگرگونی می‌پذیرد. مثلا در شطرنج که بازیکن در هر مرحله مختار است یکی از امکانات را برگزیند و به محاسبه عواقب ناگزیر حرکاتش بپردازد، به حکم ضرورت با محدودیت آزادی انتخاب مواجه می‌شود و پایان بازی هستی از این حیث و بر خلاف بازی نرد، تصادفی به نظر نماید و بلکه نتیجه قوانین لایتغیر و غایت معادگونه ارزیابی اعمال است. همچنین شطرنج باز جز در مواقع غفلت حریف، بسته به استفاده ماهرانه از امکانات بازی، آزادی عملش را حفظ کرده؛ زیرا این امر با پیش‌بینی و شناخت او قرین است و این عکس‌انگیزش کور نرد در نفی آزادی علیرغم نمایش خودجوشی اولیه آن می‌نماید. هنر شهبانوانه شطرنج، شناخت امکانات برای فرمانروایی قانونمند است؛ اما هنر شاهوار شطرنج مذکر این امر را با تمامیت خواهی در فراقانونی نمودن صاحبان قدرت و نیز سرگردانی میان ضرورت و صدفه یا تاکید بر جامعیت همه امکانات در وجود عقلی‌اش، دستمایه گمراهی می‌سازد. این بدان معنا است که در پارادایم مذکر، حکمت عبارت از وحدت با بازی شطرنج چونان عرصه حقیقت است تا بجای تقدیر، آزاد گردد. مع هذا بی قانونی سیالیت قدرت میان شطرنج و نرد، این بازی‌ها را وسیله وقت گذرانی و تصعید جنگجویی و ماجراجویی در قالب نوعی ورزش کرده و یا راهی به ورزیدگان این راه برای تاملات نظری عمیق‌تر نشان نمی‌دهد. از همین رو است که منع گهگاه شطرنج توسط مذهب یا قدرت مذکر جهت جلوگیری از بروز شهوات ناشی از این بازی خصوصا در بازی نرد اگر که طاس‌ریزی را دستمایه تعویق کشف احتمالات آماری نکرده باشد؛ اما لاقال ورزش دادن فکر را جلوگرفته است.